

## بررسی استعاره‌های «عشق» و «معشوق» در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظریه استعاره شناختی

ابوالقاسم قوام\*

ثمین اسپرغم\*\*

### چکیده

استعاره شناختی نه تنها به بررسی زبان می‌پردازد، بلکه در نگاهی کلان‌تر چگونگی کارکردهای ذهن بشر در درک مفاهیم، فرایند مفهوم‌سازی در ذهن، و بازتاب‌های آن را در زبان بررسی می‌کند. از این نظریه هم‌چون ابزاری مناسب می‌توان در بررسی‌های ادبی استفاده کرد و پژوهش‌گر را در رسیدن به شناختی عمیق‌تر از متون و آفرینندگان آن‌ها یاری رساند. ادبیات شفاهی و ترانه‌های عامیانه بخش‌هایی از ادبیات و فرهنگ این سرزمین است؛ در حالی که بدان‌ها کم‌تر توجه شده و درباره آن‌ها پژوهشی جدی انجام نشده است. در این مطالعه به بررسی استعاره‌های «عشق»، به‌منزله یکی از مفاهیم بنیادی زندگی بشر، در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان می‌پردازیم. این بررسی چگونگی برداشت و درک عامه از مفهوم «عشق» و «معشوق» را به‌خوبی نشان می‌دهد و مشخص می‌کند که عامه این مفاهیم را براساس کدام حوزه‌های مفهومی دریافت می‌کنند. تبیین و تحلیل این استعاره‌ها و مصادیق آن‌ها تأثیر فرهنگ، اقلیم، و ایدئولوژی سراینندگان را در نوع استعاره‌ها آشکار می‌کند. هم‌چنین، نتایج این بررسی سلسله‌مراتب استعاری و نظام حاکم بر این استعاره‌ها را مشخص می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** دوبیتی عامیانه، عشق، معشوق، نظریه استعاره شناختی.

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، Ghavamg@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

S\_espargham@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۴

## ۱. مقدمه

ادبیات شفاهی یکی از بخش‌های ادبیات این سرزمین است و تا کنون به این بخش از ادبیات کم‌تر توجه شده است. در این میان، به اشعار عامیانه در مقایسه با دیگر بخش‌های این حوزه ادبی هم‌چون افسانه‌ها، متل‌ها، و ضرب‌المثل‌ها توجه اندکی شده است. با این‌که برای گردآوری این اشعار بسیار تلاش شده و مجموعه‌هایی از این اشعار به چاپ رسیده، درباره این ترانه‌ها کم‌تر پژوهش جدی انجام شده است.

این ترانه‌ها، که زبانی ساده اما مضامینی لطیف، زیبا، و عمیق دارند، از دیدگاه‌های ادبی، روان‌شناختی، مردم‌شناختی، نشانه‌شناختی، و ... درخور تحلیل و بررسی‌اند، زیرا در حکم اسنادی مکتوب برای شناخت طبقه عامه‌اند؛ طبقه عامه‌ای که تاریخ و فرهنگ و باورهایشان در تواریخ و ادب رسمی ثبت نشده است.

نظریه استعاره‌شناختی یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌ها در حوزه پژوهش‌های زبان‌شناختی است. از آن‌جا که این نظریه به چگونگی درک بشر از پدیده‌ها می‌پردازد، ابزاری مناسب برای بررسی دوبیتی‌های عاشقانه و مفهوم «عشق» در این دوبیتی‌هاست، زیرا با فراتر رفتن از زبان و واکاوی تفکر عامه می‌تواند به ما در شناخت نظام حاکم بر ذهن آن‌ها و ساختارهای پنهان در پس استعاره‌های موجود در زبان‌شان یاری رساند.

«عشق» یکی از مهم‌ترین عواطف بشری است و هر کس، از عارف و عامی و باسواد و بی‌سواد، به‌گونه‌ای آن را در زندگی‌اش تجربه می‌کند. اگرچه سرشت این حس در نوع بشر یکسان است، بی‌تردید نوع دریافت‌ها و شیوه بیان آن‌ها در میان فرهنگ‌ها و نیز افراد گوناگون است.

در این مطالعه استعاره‌های «عشق» و نیز «معشوق»، که اساساً ادبیات غنایی و بالطبع دوبیتی‌های عاشقانه حول محور آن و توصیفات آن می‌چرخد، بررسی شده است. در این پژوهش کوشیده‌ایم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم:

– استعاره‌های رایج «عشق» و «معشوق» در دوبیتی‌های عامیانه کدام‌اند؟

– درک و شناخت این مفاهیم در دوبیتی‌ها براساس کدام حوزه‌های مفهومی صورت گرفته است؟

– کدام حوزه‌های مفهومی استعاره‌های بیش‌تری دارند و کدام یک کم‌تر و چرا؟

– کلان‌استعاره‌هایی که این استعاره‌ها به یاری آن‌ها نظام‌مند و منسجم می‌شوند

کدام‌اند؟

در این پژوهش ۱۵۰ دوبیتی از میان دوبیتی‌های عامیانه خراسان گزینش و سپس استعاره‌های «عشق» و «معشوق» و نظام حاکم بر آنها، با توجه به نظریه استعاره شناختی، بررسی شده است.

## ۲. پیشینه تحقیق

اغلب پژوهش‌ها در باب دوبیتی‌های عامیانه خراسان به گردآوری این اشعار محدود شده است. از جمله این بررسی‌ها می‌توان به سه کتاب شعر دلبر از محمدمهدی ناصح، کله فریاد از محسن میهن دوست، و ترانه‌های روستایی خراسان تألیف ابراهیم شکورزاده اشاره کرد؛ منابع یادشده منابع اصلی پژوهش حاضرند. افزون بر این‌ها، کلثوم قربانی جویباری در مقاله «بررسی طنز در دوبیتی‌های روستایی خراسان» (۱۳۹۱: ۵۸-۷۳) به بررسی انواع شیوه‌های طنزپردازی در دوبیتی‌های عامیانه خراسان پرداخته و جواد بلندی قلعه‌جوقی در رساله‌اش با نام «توصیف و تحلیل صورت و درون‌مایه‌های دوبیتی‌های تربت حیدریه و بیرجند» (۱۳۹۰) انواع صورت‌ها و مضامین دوبیتی‌های عامیانه این دو منطقه را بررسی کرده است. اما تا کنون به صورت خاص درباره بررسی مفهوم «عشق» و «معشوق» و استعاره‌های آنها در دوبیتی‌های عامیانه، از منظر نظریه «استعاره شناختی»، پژوهشی انجام نشده است. پژوهش حاضر، به‌ویژه، از این جهت شایان اهمیت است که دیدگاه مردم منطقه خراسان به این مفاهیم و نیز تأثیرات اقلیم، فرهنگ، و باورهای عوام را در نوع استعاره‌ها مشخص می‌کند.

شایان ذکر است در زمینه استعاره مفهومی «عشق» در متون ادب رسمی پژوهش‌هایی انجام شده است. زهره هاشمی در مقاله «نگرش احمد غزالی به عشق بر بنیاد نظریه استعاره شناختی» (۱۳۹۲ الف: ۴۹-۷۱) به بررسی شبکه‌های استعاری در *سوانح العشاق* احمد غزالی و تحلیل دیدگاه وی درباره عشق پرداخته است. گفتنی است وی در رساله‌اش با نام «بررسی نظام‌های استعاری عشق در پنج متن عرفانی» (۱۳۹۲ ب) نیز استعاره عشق را در *سوانح العشاق* احمد غزالی، *تمهیدات عین‌القضات همدانی*، *لوايح حميدالدين ناگوري*، *عبرالعاشقين* روزبهان بقلی، و *لمعات فخرالدین عراقی* بررسی کرده است. افزون بر این‌ها، مریم آید، مهدی زرقانی، و محمدجواد مهدوی در مقاله «تحلیل استعاره‌های شناختی عشق در غزلیات سنایی» (۱۳۹۲: ۱-۳۰) به تحلیل و دسته‌بندی استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی پرداخته‌اند. هم‌چنین، آید در پایان‌نامه‌اش با نام «استعاره مفهومی عشق در غزلیات

سنایی، عطار، و مولانا» (۱۳۹۳) همین استعاره را در غزلیات سنایی، عطار، و مولانا و سپس چگونگی تأثیرپذیری عطار و مولانا از سنایی بررسی کرده است.

### ۳. دوبیتی‌های عامیانه

به‌طور کلی، اشعار عامیانه «ترانه» نامیده می‌شوند و براساس مضمون و قالب به گونه‌هایی تقسیم می‌شوند.<sup>۱</sup> در میان این اشعار دوبیتی‌ها اهمیت و جایگاهی ویژه دارند و بخش بزرگی از ترانه‌ها هستند؛ به‌گونه‌ای که ترانه‌ها به شیوه سنتی به سه گونه تقسیم می‌شوند: دوبیتی، رباعی، و دیگر قالب‌ها (پناهی و سمنانی، ۱۳۸۳: ۵۱).

بنا بر شواهد، قالب دوبیتی از دیرباز در میان طبقه عامه بسیار رواج داشته است. شمس قیس رازی بارها به علاقه و اشتیاق بسیار مردم به شنیدن دوبیتی اشاره کرده است (۱۳۳۵: ۱۰۷-۱۰۸). این اقبال به دوبیتی‌ها شاید بدین علت است که مردم عامی و غالباً بی‌سواد به دلیل کوتاه بودن این گونه شعر و نیز به دلیل داشتن وزنی ساده‌تر و دل‌نشین‌تر (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن)، در قیاس با وزن رباعی (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعل)، با این قالب راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کرده و آسان‌تر آن را به ذهن می‌سپرده‌اند.

### ۴. بنیان نظری و مفاهیم کلیدی

«نظریه استعاره شناختی» یکی از مهم‌ترین رویکردها در زبان‌شناسی است. پس از آن‌که جرج لیکاف (George Lakoff) و مارک جانسون (Mark Jonson) در ۱۹۸۰ این نظریه را مطرح کردند، از آن به‌شدت استقبال شد و تأثیر بسیاری در حوزه پژوهش‌های زبان‌شناسی گذاشت. لیکاف و جانسون در «نظریه استعاره شناختی»، درحقیقت، ساختار ذهن بشر را تحلیل کردند و بیان نمودند که دریافت آدمی از پدیده‌ها بر پایه استعاره شکل می‌گیرد. به باور این دو، تفکر ما بالذات استعاری است؛ بدین معنا که بشر میان دو قلمرو مفهومی که معمولاً یکی انتزاعی‌تر است و بخش‌های متناظر و سازگار آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند و بدین ترتیب مفهوم قلمرو مفهومی انتزاعی‌تر را از طریق آن قلمرو مفهومی دیگر درک می‌کند. بدین ترتیب، استعاره نه ابزاری برای آفرینش‌های ادبی که ابزار ذهن برای درک مفاهیم است (Lakoff and Johnson, 2003: 3-5).

پایه‌های این استعاره با استعاره سنتی تفاوت دارد. در حالی که در استعاره سنتی ما با مستعار منه و مستعار له سر و کار داریم، در استعاره مفهومی با «قلمرو مبدأ»

(source domain)، «قلمرو مقصد» (target domain)، و «نگاشت»ها یا «تناظر»ها (mapping) روبه‌روییم. «قلمرو مبدأ» آن قلمرو مفهومی است که استعاره از آن گرفته شده و «قلمرو مقصد» قلمروی معنایی است که استعاره برای آن به‌کار رفته است. رابطه میان این دو قلمرو، که به‌صورت مجموعه‌ای از تناظرهاست، «نگاشت» نامیده می‌شود (Lakoff, 1998: 206-207).

گفتنی است چنین نیست که در یک جمله یا عبارت استعاری لزوماً و فقط از یک «نگاشت» استفاده شود، بلکه ممکن است در یک جمله هم‌زمان دو یا چند نگاشت استفاده شود. از باب نمونه، در جمله «در هفته‌های آتی که در راه‌اند» به‌طور هم‌زمان به دو نگاشت توجه شده است و از دو استعاره زمان به‌مثابه مکانی ایستا و دارای بُعد و نیز استعاره زمان به‌مثابه شیء در حال حرکت استفاده شده است (ibid: 219).

استعاره شناختی به انواعی چون استعاره‌های «ساختاری» (structural metaphor)، «جهتی» (orientational metaphor)، و «هستی‌شناختی» (ontological metaphor) تقسیم می‌شود. از آن‌جا که در این پژوهش با دو استعاره «ساختاری» و «هستی‌شناختی» سروکار داریم، به توضیح این دو گونه می‌پردازیم.

در استعاره «ساختاری» یک مفهوم از طریق ساختار و اصطلاحات مربوط به یک قلمرو دیگر شناخته می‌شود، مانند استعاره «بحث کردن جنگ» که در آن مفهوم بحث و استدلال کردن براساس نظام و حوزه مفهومی جنگ درک می‌شود (Lakoff and Johnson, 2003: 4-10).

استعاره‌های «هستی‌شناختی» به استعاره‌هایی گفته می‌شود که به یاری آن‌ها درباره تجارب و مفاهیم مبهم یا انتزاعی می‌اندیشیم. در این گونه استعاره‌ها مفاهیم انتزاعی به صورت یک شیء، یک ظرف، یا شخص در نظر گرفته و درک می‌شوند. مثلاً، در جملات «او زیبایی‌اش را از دست داده است» و «با مشکلات بسیاری روبه‌رو شدیم» زیبایی و مشکلات به‌صورت شیء تصور شده‌اند (ibid: 25-26).

استعاره «هستی‌شناختی» به سه دسته تقسیم می‌شود: استعاره‌های ماده یا شیء‌بنیاد، ظرف‌بنیاد، و جان‌داربنیاد (ibid: 26-34). از باب نمونه، برای استعاره‌های شیء‌بنیاد می‌توان به جمله «از حسادت داشت می‌سوخت»، برای ظرف‌بنیاد به جمله «ترس را می‌شد در چشمانش دید»، و برای جان‌داربنیاد به جمله «این عشق دارد مرا می‌کشد» اشاره کرد. در نخستین استعاره حسرت به‌صورت آتش (ماده)، در دومی چشم هم‌چون ظرف یک حس (ترس)، و در سومی عشق به‌شکل موجودی جان‌دار در نظر گرفته شده است.

افزون بر این‌ها، در نظریه شناختی استعاره‌ها با توجه به حوزه کاربردشان به دو دسته «قراردادی یا متعارف» (conventional) و «نو» (novel) تقسیم می‌شوند. استعاره‌های «متعارف» نزد مردم رایج‌اند و هنرمندان و ادیبان با بسط و گسترش استعاره‌های «متعارف» استعاره‌های «نو» را می‌آفرینند. به بیان دیگر، شاعران با بسط دادن و پیچیده‌تر کردن استعاره‌های «متعارف» و خارج کردن آن‌ها از حالت معمول به یاری ابزارهای مختلف به خلق استعاره‌های «نو» می‌پردازند (Lakoff and Turner, 1989: 55-67).

از باب نمونه، اگر استعاره «غم آتش است» را در نظر بگیریم، عباراتی چون «دلم می‌سوزد»، «جگر آتش گرفت»، یا «دلم برایش کباب است» از نمونه‌های کاربرد متعارف این استعاره در زبان هستند. اما هنگامی که شاعری مانند سعدی عبارتی به کار می‌برد مانند «به دود دل خود خلق را سوزاندن»، درحقیقت، با تمرکز بر جزئی از حوزه مفهومی آتش مانند دود، که کم‌تر بدان توجه شده است، عبارت استعاری جدید «دود دل» را می‌سازد یا با استفاده هم‌زمان از چند استعاره «متعارف» مانند «دل زمین است» و «دل ظرف کینه است» عبارت نو و ادبی «نپاشند در هیچ دل تخم کین» را خلق می‌کند (← قادری، ۱۳۹۲: ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷).

## ۵. استعاره‌های عشق در ترانه‌های عامیانه

احساسات و عواطف نیز مانند دیگر مفاهیم به یاری استعاره برای بشر قابل درک‌اند. بشر این مفاهیم انتزاعی را از طریق ایجاد تناظرهایی میان آن‌ها و حوزه‌های مفهومی ملموس‌تر درک می‌کند.

اگرچه «عشق» مفهومی فراگیر و انسانی است، آشکار است که اختلاف‌های فرهنگی و اقلیمی و تجارب و دانش و آگاهی‌های هر شخص از هستی و پدیده‌های اطراف آن تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند؛ این تفاوت‌ها موجب شکل‌گیری پایه‌های استعاری متفاوت و، در نتیجه، ساخت استعاره‌هایی متفاوت می‌شود.

کووچش (Kövecses)، که پژوهش‌های بسیاری در زمینه استعاره‌های شناختی به‌ویژه مفاهیم عاطفی و استعاره‌های آن‌ها انجام داده است، به مواردی چون تفاوت در چهارچوب هر دو حوزه مبدأ و مقصد یا، به بیان دیگر، تمرکز افراد یا گروه‌های گوناگون بر جنبه‌ها یا اجزای متفاوت هر دو حوزه مبدأ و مقصد، تمرکز ملل یا افراد مختلف بر پایه‌های تجربی متفاوت و نیز تغییر این تمرکز در طول تاریخ به‌منزله دلایل این تفاوت‌ها اشاره کرده است (Kövecses, 2008: 392-395).

استعاره‌های اشعار عامیانه غالباً همان استعاره‌های متعارف در زبان روزمره است، زیرا در این گونه اشعار معمولاً آفرینش ادبی و خلق معانی و تصاویر جدید به آن معنی که در ادبیات رسمی دیده می‌شود مورد نظر شاعر نیست، بلکه شاعر در جست‌وجوی راهی برای بیان عواطف شخصی یا ابراز احساس به معشوقی است که او نیز هم‌طبقه، هم‌فکر، و هم‌رأی خود اوست. پس چندان برای ارتقای زبان و اندیشه‌اش تلاش نمی‌کند. در این اشعار تعداد استعاره‌های «نو» و ادیبانه بسیار اندک و انگشت‌شمار است.

در جدول زیر استعاره‌های رایج «عشق» و «معشوق» به ترتیب میزان رواج در دوبیتی‌های عامیانه، قلمروهای مبدأ و مقصد آن‌ها، و نیز نوع استعاره‌ها مشخص شده است.

### ۶. استعاره‌های «عشق» و «معشوق» در ترانه‌های عامیانه خراسان

ردیف	استعاره	قلمرو	استعاره	قلمرو	نوع استعاره
—	عشق	مقصد	معشوق	مقصد	-----
۱	باغ	مبدأ	گیاه (درخت، گل، و میوه)	مبدأ	هستی‌شناختی - ظرف
۲	نور	مبدأ	ماه، آفتاب، و سپیده‌سحر	مبدأ	هستی‌شناختی - ماده
۳	میل به خوردن	مبدأ	خوراکی یا میوه شیرین (قند، نبات دارچینی، لیمو، انگور، و ...)	مبدأ	ساختاری
۴	جنگ	مبدأ	حریف اجزای چهره یا متعلقات معشوق: ابزار و ادوات جنگ (کمند، کمان، و تیر)	مبدأ	ساختاری
۵	آتش	مبدأ	آتش‌افروز - آب (شیرین)	مبدأ	هستی‌شناختی - ماده
۶	بیماری	مبدأ	درمان	مبدأ	ساختاری
۷	شکار	مبدأ	صید - صیاد	مبدأ	ساختاری
۸	ثروت	مبدأ	گنج - مال	مبدأ	هستی‌شناختی - ماده
۹	یک کل متشکل از دو بخش	مبدأ	مکمل	مبدأ	ساختاری
۱۰	اسارت	مبدأ	اسیر - اسارتگر	مبدأ	ساختاری
۱۱	سرق	مبدأ	سارق	مبدأ	ساختاری
۱۲	شراب	مبدأ	متعلقات معشوق: پیاله	مبدأ	هستی‌شناختی - ماده
۱۳	زیارت	مبدأ	شخص مقدس	مبدأ	ساختاری

اینک به بررسی و تحلیل این استعاره‌ها می‌پردازیم. گفتنی است، به سبب مجال اندک در این مطالعه، از ذکر نمونه‌ها خودداری شده است.

## ۱.۶ عشق باغ است

به قریون قد و بالای طاقت      مره کی می‌بری ور سیل<sup>۲</sup> باغت  
مره وقت بیر که گل بچینم      زنم چچه بگیرم مو سراغت

(ناصر، ۱۳۷۳: ۴۷)

کاربرد سرو و گل و مانند این‌ها در توصیف معشوق امری آشناست و نمونه‌های آن در ادبیات رسمی فراوان است. در دوبیتی‌های عامیانه نیز این استعاره‌ها و مانند آن‌ها بارها تکرار شده است. خطاب کردن و وصف نمودن معشوق با واژگانی چون «گل»، «گل نو»، «گل صدبرگ»، «گل هشت‌پر»، «شمشاد»، «سرو»، «درخت انار»، و «درخت سیب» در این دوبیتی‌ها امری رایج است (ناصر، ۱۳۷۳: ۱۱، ۶۰، ۴۷، ۷۹، ۹۴؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۵۰، ۵۱، ۷۰، ۹۶، ۱۱۷؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۲۱، ۳۴).

در موارد یادشده معشوق به صورت یک گیاه یا بخشی از آن تصور شده است. به بیان دیگر، ما در این جا با استعاره «معشوق گیاه است» روبه‌رویم. این استعاره زیرشاخه‌ای از استعاره کلان‌تر «انسان گیاه است» شمرده می‌شود و در زبان روزمره نیز مصداق‌های آن را می‌بینیم. مثلاً، در عباراتی هم‌چون «او در سال‌های اخیر بری نداشته است»، «با این کار ریشه‌اش را خشکاندند»، «تیشه به ریشه‌اش زدند و او را نابود کردند»، و «سبز باشید».

رد پای گیاه‌انگاری آدمی یا استعاره «انسان گیاه است» در باورهای کهن و اسطوره‌ای بشر نیز دیده می‌شود؛ آن‌جا که مشی و مشیانه، که در باورهای کهن ایرانی اجداد انسان معرفی شده‌اند، از گیاه (ریواس) زاده می‌شوند (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱۲، ۱۳).

عاشق معشوق را گل و گیاهی زیبا و پربار می‌پندارد و عشق را آن باغ یا مکانی می‌داند که این گیاهان در آن روئیده‌اند. او خواهان ورود به این مکان و بهره بردن از آن گل‌ها و درختان و میوه‌های آن‌هاست.

پایه‌های تجربی شکل‌گیری این استعاره احساس آرامش و لذت ناشی از تفرج و گردش در باغ و طبیعت است؛ هم‌چنان که عشق و مغالزه مایه آرامش و برانگیختن احساس لذت و آرامش در فرد می‌شود.



در این نگاشت تناظرها به صورت‌های متنوعی دیده می‌شود؛ بدین قرار که عشق باغ است، معشوق گل یا درخت آن باغ، و وصال او متناظر با چیدن آن گل یا بهره بردن از بر و میوه درختان باغ یا سایه آن‌هاست. در برخی موارد اعضای بدن یا چهره معشوق مانند لب، قد، یا سینه او در تناظر با اجزای درخت مثلاً غنچه، گل، یا میوه قرار می‌گیرد و عاشق شخصی است که آن گل را می‌چیند یا آن میوه را می‌خورد (ناصح، ۱۳۷۳: ۲۵، ۳۱، ۵۶، ۷۱، ۱۲۶؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۵۰، ۶۸، ۷۰، ۸۰، ۱۵۰؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۱۱۸).

در برخی موارد هم در این نگاشت عاشق به مثابه پرنده یا بلبلی که گرد گل می‌گردد و عاشق اوست دیده می‌شود (ناصح، ۱۳۷۳: ۴۷).

گفتنی است، چنان‌که اشاره خواهیم کرد، مواردی که معشوق یا اجزای بدن او میوه خوانده می‌شوند ذیل استعاره «معشوق خوراک است» نیز قرار می‌گیرند و زیرشاخه‌ای از استعاره پایه «عشق گرسنگی است» شمرده می‌شوند.

چنان‌که در جدول نیز مشاهده می‌شود، این استعاره رایج‌ترین استعاره در دوبیتی‌های منطقه خراسان است؛ به‌گونه‌ای که بیش از نیمی از استعاره‌های مورد بررسی متعلق به این حوزه است. بدیهی است که آدمی متأثر از اطراف، محیط، و شیوه زیست خود است؛ به‌ویژه عامه و مردمان روستایی، چنان‌که گفتیم، نه در پی آفرینش آثار خلاقه ادبی بوده‌اند نه سواد و دانش آن را داشته‌اند. آنان اگر شعری هم می‌سروده‌اند بر پایه همان مفاهیم آشنای موجود در اطرافشان بوده است. صرف‌نظر از این باور اسطوره‌ای که آدمی همواره میان خود و گیاه نزدیکی و پیوندهایی می‌دیده، بسامد بالای استعاره «معشوق گیاه است» و «عشق باغ است» در این دوبیتی‌ها نشان‌دهنده حاکمیت فرهنگ کشاورزی و زندگی روستایی بر تفکر سرایندگان این اشعار است. از آن‌جا که گیاه در زندگی مردمان این منطقه کویری خشک و کم‌آب ارزش و جایگاه ویژه‌ای داشته و پرورش و تولید آن با سختی‌ها و دشواری‌های بسیار همراه بوده، سبب شده تا عاشق معشوق و محبوب خود را با گیاه و میوه و باغ، یعنی آن‌چه در این فرهنگ مطلوب و ارزشمند به‌شمار می‌رفته است، قیاس کند و برابر نهد.

از دیرباز زعفران، انار، سیب، انگور، عناب، لیمو، نارنج، و انواع بسیاری از گل‌ها در منطقه خراسان کشت می‌شده و از محصولات مهم این منطقه بوده است (سازمان جهاد کشاورزی استان‌های خراسان شمالی، رضوی، و جنوبی، ۱۳۹۳). در دوبیتی‌های عامیانه خراسانی، گذشته از کاربرد سرو و گل، که جزئی از سنت شعری ادب فارسی است، مواردی از کاربرد محصولات کشاورزی منطقه خراسان دیده می‌شود که نشان‌دهنده تأثیر

اقلیم و فرهنگ کشت و کار در ذهنیت عامه و این شاعران است. در دوبیتی‌های خراسانی معشوق «انگور خلیلی» خطاب می‌شود (انگور خلیلی نوعی انگور مرغوب است که معمولاً در خراسان کشت می‌شود) یا «شاخه گل» یا «نارنج». چنان‌که گفتیم، این موارد نیز از محصولات منطقه خراسان است. یار به دلیل بلندی و راست قامتی به «جودانه»، که گونه‌ای درخت وحشی با شاخه‌های راست و محکم است و در خراسان به وفور دیده می‌شود، تشبیه می‌شود. شاعر عامی لبان معشوق را در زیبایی و کوچکی و سرخی با «عناب» و در شیرینی با «لیموهای شهداد» متناظر می‌داند. سینه‌های معشوق «سیب» و «انار» و «نارنج» و «لیموی شهداد» است. هم‌چنین، عاشق زردرویی خود را در این اشعار به زردی «زعفران» مانند می‌کند. به این ترتیب، می‌بینیم که عناصر بومی و محلی دست‌مایه شاعران عامی در سرودن شعر و استعاره‌پردازی است (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۳۸، ۴۹، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۱۳۳، ۱۵۰؛ ناصح، ۱۳۷۳: ۷۱، ۷۶، ۸۰).

## ۲.۶ عشق نور است

سر کوچه بودم که یارم آمد      درخت سیب جوهردارم آمد  
اگر مردم نمی‌دانند، بدانند      که روشنی به روی کارم آمد

(میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۱۷)

استعاره عشق به مثابه نور از دیگر استعاره‌هایی است که در دوبیتی‌های عامیانه دیده می‌شود. تاریکی و ظلمت همواره برای بشر امری منفی و مایه ترس و هلاکت بوده است. در اساطیر ایزدان مرگ و دوزخ با تاریکی و ظلمت در ارتباطاند (فضایلی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۰؛ ج ۲، ۳۸۸؛ هینلز، ۱۳۸۵: ۸۰، ۸۱). نور علت و سبب بینایی و در نتیجه، عامل شناخت است. نور بشر را از تاریکی و تباهی نجات می‌دهد و موجب آگاهی و معرفت می‌شود و، بدین ترتیب، بشر را در درک اطرافش یاری می‌کند. هم‌چنین، نور و خورشید یا ماه، که سبب روشنی جهان‌اند، همواره برای آدمی از مظاهر زیبایی بوده‌اند. آن‌ها با کنار زدن پرده سیاهی و ظلمت جهان و زیبایی‌های آن را برای بشر آشکار می‌کنند. عشق نیز، هم‌چون نور، حیات بی‌روح و تاریک شخص را روشن می‌کند و زندگی او را معنا می‌بخشد. در زبان گفتار نموده‌های این استعاره را می‌توان در عباراتی دید، مانند «با مرگ او چراغ خانه‌ام خاموش شد» یا «با دیدن او نوری تازه بر زندگی‌ام تابید».

در دوبیتی‌های عامیانه عاشق حضور معشوق را مایه نور و روشنی در زندگی خود می‌داند (میهن دوست، ۱۳۸۰: ۱۱۷؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۲۴۱). هم‌چنین، او محبوبش را نور و روشنایی چشمش می‌داند و با رفتن محبوب و فراق او خود را کور و نابینا تصور می‌کند (ناصح، ۱۳۷۳: ۶؛ میهن دوست، ۱۳۸۰: ۸۰).

در زبان عادی و مکالمات روزمره هم «نور چشم» یا «سوی چشم» را خطاب به کسی به کار می‌بریم که بسیار عزیز است یا مورد علاقه کسی یا دیگران است.

افزون بر این، در این اشعار با استعاره خرد «معشوق یک چیز نورانی است» نیز روبه‌رویم که ذیل این استعاره «عشق نور است» قرار می‌گیرد. در دوبیتی‌های عامیانه کاربرد «ماه» و «آفتاب» استعاره‌ای است برای معشوق. ماه و خورشید همواره نماد زیبایی بوده‌اند و در ادبیات مکتوب هم همواره به‌مثابه مظهر معشوق و زیبایی او کاربرد داشته‌اند. هم‌چنین، در تداول عوام افراد زیبا معمولاً به ماه مانند می‌شوند و با جملاتی چون «مثل ماه می‌ماند» توصیف می‌شوند. نامیدن دختران با اسامی‌ای هم‌چون «مهوش»، «مهشید»، «مهسا»، «مهتاب» و «مهتاب» نیز بر همین مبناست.

جایگاه خورشید و صلابت و زیبایی آن در مناطق کویری، هم‌چون خراسان، امری روشن است. زیبایی و درخشندگی ماه و ستارگان نیز در آسمان کویر دوچندان است و شهره عام و خاص و همواره یکی از زیبایی‌ها و جاذبه‌های طبیعی ایران محسوب می‌شده است. جایگاه این اجرام آسمانی نورانی در منطقه خراسان دست‌مایه ذهن استعاره‌پرداز مردمان این نواحی شده و سبب گشته است تا آن‌ها مفهوم انتزاعی عشق و، به‌تبع آن، معشوق را با این مفاهیم آشنا، که جزئی از زندگی و طبیعت اطراف آن‌ها بوده، در تناظر قرار دهند و استعاره‌پردازی کنند. به‌دلیل همین جایگاه و حضور پُررنگ این عناصر در زندگی مردمان این ناحیه است که در دوبیتی‌های ناحیه خراسان بیش‌ترین تعداد استعاره‌ها، پس از استعاره «عشق باغ است»، به این استعاره اختصاص دارد.

در دوبیتی‌ها معشوق یا چهره او «ماه» خوانده می‌شود (میهن دوست، ۱۳۸۰: ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۶۵؛ ناصح، ۱۳۷۳: ۵۳، ۶۹، ۱۲۹، ۱۳۵).

هم‌چنین، در این اشعار با استعاره «معشوق آفتاب است» روبه‌رو هستیم (میهن دوست، ۱۳۸۰: ۱۲۹). گفتنی است این استعاره در زبان محاوره نیز کاربرد دارد. در زبان گفتاری مردم اشخاص زیبا را با عبارت «مثل پنجه آفتاب» توصیف می‌کنند.

هم‌چنین، در این دوبیتی‌ها معشوق یا چشم او به‌مثابه «سپیدی سحرگاه» یا «ستاره» نیز تصور شده است (ناصح، ۱۳۷۳: ۹۳؛ میهن دوست، ۱۳۸۰: ۶۸، ۱۶۷).

### ۳.۶ عشق میل به خوردن است

به الله و به تالله و به جونت      به شربت خونه کنج لبونت  
به طاق ابرویت گل می‌نشونم      به شرطی که گردهم باغبونت

(ناصح، ۱۳۷۳: ۵۷)

استعاره عشق به مثابه میل به خوردن از دیگر استعاره‌های رایج در دوبیتی‌های عامیانه است. این استعاره در دوبیتی‌های عامیانه با استعاره خرد «معشوق خوراکی است» نمود می‌یابد. غریزه جنسی و نیاز به جفت در کنار نیاز به غذا و خوردن از نیازهای اساسی انسان‌هاست. در نگاشت «عشق میل به خوردن است» نیاز به عشق و لذت عشق‌ورزی برابر با نیاز به خوردن و لذت ناشی از آن قرار گرفته است. عاشق در این ترانه‌ها معشوق و اجزای چهره یا اعضای بدن او را متناظر با انواع خوراکی‌ها می‌داند.

در این نگاشت تناظرها به این صورت برقرار می‌شود که عاشق شخص گرسنه یا کسی است که میل و هوس خوردن چیزی را دارد. معشوق آن خوراکی است که عاشق بدان تمایل دارد. عشق میل به خوردن یا گرسنگی و وصال معشوق متناظر با خوردن است.

در زبان عادی و مکالمه‌های روزمره نیز مصادیق این استعاره دیده می‌شود. ما معمولاً کسی را که بسیار دوست داریم با عناوین «عسل» یا «شیرین» خطاب می‌کنیم. هم‌چنین، خطاب کردن دختران زیبا با واژه «هلوه»، از سوی عامه، از دیگر مصداق‌های همین استعاره است.

خوراکی‌هایی که در این استعاره کاربرد دارد در فرهنگ‌ها و اقلیم‌های مختلف گوناگون است. اما، در بیش‌تر موارد، معشوق خوراکی شیرینی به‌شمار می‌رود.

گفتنی است استعاره معشوق «خوراکی شیرین است» استعاره‌ای است که در زبان انگلیسی نیز کاربرد دارد. در کشورهای انگلیسی‌زبان نیز مردان غالباً زنان را با واژه‌ها و عباراتی چون Sweetie Pie، Sweetie یا Cookie خطاب می‌کنند که به معنی انواعی از شیرینی‌هاست (Kövecses, 2005: 89).

پایه تجربی شکل‌گیری این استعاره خوشایند بودن مزه شیرینی است. شیرینی برای انسان از طعم‌های مطلوب و خوشایند است؛ به‌همین دلیل، همواره از آن در شادی‌ها و جشن‌ها استفاده می‌شود.

در دوبیتی‌های خراسانی شاعر گونه‌های معشوق را، به‌دلیل نرمی و سفیدی، با «پنیر» در تناظر قرار می‌دهد و معشوق یا لب او را «قند» می‌داند و «نبات دارچینی» که معمولاً در

خراسان استفاده می‌شود. هم‌چنین، لب‌های یار «هل» و «میخک» است؛ گیاهانی که در خراسان کشت می‌شوند (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۴۹، ۱۰۵، ۱۱۲؛ ناصح، ۱۳۷۳: ۱۲۳؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۱۲۱، ۱۲۲).

چنان‌که گفتیم، استعاره‌های معشوق یا اعضای بدن او به‌مثابه میوه‌های شیرینی هم‌چون سیب و لیمو و انگور در این اشعار دیده می‌شود (ناصر، ۱۳۷۳: ۱۳، ۱۳۸؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۷۰، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۳). این موارد، همان‌طور که ذکر شد، زیرشاخه استعاره «معشوق گیاه است» و، در نتیجه، «عشق باغ است» نیز قرار می‌گیرد.

موارد یادشده نیز بازتاب فرهنگ بومی در این دویته‌ها و نیز تأثیر فرهنگ و شرایط اقلیمی در ذهنیت و، در نتیجه، زبان و استعاره‌پردازی‌های سراینده‌گان این اشعار محلی است.

## ۴.۶ عشق جنگ است

<u>سیاهی دو چشمانت مره کشت</u>	<u>درازی دو زلفانت مره<sup>۳</sup> کشت</u>
<u>به جانم حاجت تیر و کمان نیست</u>	<u>خم ابروی مژگانت مره کشت</u>

(میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۸۱)

در استعاره «عشق جنگ است» تلاش برای به‌دست آوردن معشوق در تطابق با جنگ و درگیری قرار می‌گیرد. در این استعاره طرفین عشق در حکم طرفین جنگ است؛ درگیری و برخورد‌های طرفین عشق با هم یا با رقیب برابر نبرد است؛ موفقیت و دست یافتن به عشق برابر پیروزی در جنگ است؛ شکست در تناظر با ناکامی در عشق است؛ و درد و رنج‌های عشق متناظر با زخم خوردن یا کشته شدن در جنگ است. این استعاره بر جنبه‌های منفی و چهره بی‌رحم و خشن عشق دلالت می‌کند.

در زبان گفتاری جملاتی چون «در کشاکش میان عقل و دل سرانجام دل پیروز شد»، «او در چنگال عشق گرفتار بود»، «عشق تو مرا کشت» نمونه‌های این استعاره‌اند.

در این استعاره معشوق معمولاً طرف غالب در جنگ است که یا عاشق را می‌کشد یا او را اسیر می‌کند. معمولاً اجزای چهره معشوق مانند چشم، ابرو، مژه یا خال، در تناظر با ابزار و ادوات جنگ، هم‌چون تیر و کمان و خنجر، قرار می‌گیرد (ناصر، ۱۳۷۳: ۱۱، ۳۶، ۴۵، ۱۲۸؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۸۱). گاهی هم ناز معشوق یا فراق او ابزارهای جنگ و قتل است. تعبیراتی چون «تیر مژگان»، «ناوک مژگان» یا «کمند زلف» یا «کمند ابرو» هم، که در

ادبیات مکتوب دیده می‌شوند، بیان‌گر همین استعاره‌اند (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۲۴، ۸۲۴، ۹۳۴؛ سعدی، ۱۳۷۵: ۵۰۱، ۵۵۱، ۵۸۸، ۷۳۶).

چنان‌که اشاره شد، تعبیری چون «تیر مژگان» و «خنجر» یا «کمان ابرو» از عبارات و استعاره‌های مشترک میان ادب رسمی و دوبیتی‌های عامیانه است؛ اما، گذشته از این موارد، در نظر گرفتن معشوق چون قوچ جنگی و گیسوانش به سان شاخ (ناصر، ۱۳۷۳: ۱۲۸) به روشنی نشان‌دهنده تأثیر زندگی و فرهنگ روستایی و دامداری در شکل‌گیری این استعاره است. ذهن فرد عامی دامداری که بیش‌تر اوقات با میش و گوسفند و قوچ و مانند این‌ها سر و کار داشته در استعاره‌پردازی هم به همین مفاهیم آشنای محیط زندگی روزمره‌اش توجه کرده است و معشوق را میش و «قوچ جنگی» می‌داند که با عاشق سر جنگ دارد.

## ۵.۶ عشق آتش است

بیا ای فاطمه فلفل زفونم      تنوری تافته‌ای مو در میونم  
تنوری تافته‌ای از کنده تاغ<sup>۴</sup>      که هر دم می‌زنه شعله به جونم

(میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۲۷)

استعاره «عشق آتش است»، که بیان‌کننده شدت عشق است، بر پایه تغییرات فیزیولوژیکی‌ای که عشق در بدن عاشق ایجاد می‌کند شکل گرفته است. عشق و دیدار معشوق معمولاً با علائمی چون افزایش دمای بدن، سرخ شدن، و افزایش ضربان قلب همراه است و این ویژگی‌ها پایه‌های فیزیولوژیک استعاره «عشق آتش است» شمرده می‌شود. مصادیق این استعاره در زبان بسیار است؛ نمونه‌های آن عبارت است از: «در آتش عشق کسی سوختن»؛ «عشق آتشین یا سوزان داشتن»؛ «داغ عشق داشتن»؛ و «به آتش کشیده شدن».

مصادیق این استعاره را در ترانه‌های عاشقانه می‌توان دید. در عباراتی هم‌چون «آتش به دامن زدن»، «آتش به جان افتادن»، «کباب کردن عاشق» یا «سوزاندن خانه و کاشانه و جان عاشق» توسط معشوق (ناصر، ۱۳۷۳: ۴، ۱۲، ۲۸، ۳۰، ۴۰، ۴۸؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۲۷؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۱۴۲، ۱۷۹).

کاربرد واژه «تاغ» در دوبیتی ذکرشده در آغاز مطلب نشان‌دهنده بازتاب شرایط اقلیمی و فرهنگ بومی در این دوبیتی‌هاست. «تاغ» نام گیاهی است که در دشت لوت می‌روید و معمولاً کاروان‌ها از آن برای سوخت استفاده می‌کنند (← میهن‌دوست، ۱۳۸۰).

از دیگر استعاره‌های معمول در دوبیتی‌ها خرده استعاره «عشق تشنگی (عطش) است» است که ذیل همین استعاره پایه «عشق آتش است» قرار می‌گیرد، زیرا تشنگی و عطش از گرما ناشی می‌شود و حس گرم شدن و گر گرفتن از پایه‌های شکل‌گیری استعاره عشق به‌مثابه آتش است.

در این نگاهت معشوق سرچشمه آب خطاب می‌شود که عطش عاشق را فرومی‌نشاند و عاشق شخص تشنه یا در مواردی گیاهی تشنه و خشک است (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۰۷؛ ناصح، ۱۳۷۳: ۲۴).

در این موارد، نگاهت در استعاره‌های یادشده بدین صورت شکل گرفته که عشق تشنگی و عطش است، عاشق شخص یا گیاه تشنه، محبوب آب شیرین و گوارا و همسری که معشوق به اجبار به عقد و ازدواج او درآمده یا رقیب آب شوری است که عطش عاشق را چندین برابر می‌کند.

استعاره عشق به‌منزله آتش و عبارت‌هایی چون «آتش به دامن زدن» و «آتش به جان افتادن» در ادب مکتوب نیز رایج است. اما، در نظر گرفتن معشوق به‌مثابه «آب شیرین» و رقیب یا همسر معشوق به‌مثابه «آب شور» یا عاشق به‌مثابه «گیاه خشک» نمودار تأثیر اقلیم در این دوبیتی‌هاست. خراسان منطقه‌ای کویری و کم‌آب است؛ بدیهی است که آب یکی از دغدغه‌های اصلی مردمان کویر شمرده می‌شود. پس در ذهن انسان کویری حوزه مفهومی عشق، به‌منزله یکی از اساسی‌ترین نیازهای آدمی و ارزشمندترین داشته‌های انسان در زندگی، با حوزه مفهومی آب، که در کویر ارزش و اهمیتی دوچندان می‌یابد، متناظر پنداشته می‌شود و دست‌مایه استعاره‌پردازی‌های ذهن اهالی کویر قرار می‌گیرد.

## ۶.۶ عشق شکار است

همو خال بر روی تونم مو      همو نارنج خوش‌بوی تونم مو  
چره بیهوده می‌گرددی به صحرا      بزنی تیری که آهوی تونم مو

(میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۴۷)

از دیگر حوزه‌های مفهومی در دوبیتی‌های عامیانه، که عشق به یاری آن‌ها شناخته می‌شود، حوزه مفهومی شکار است. در این استعاره ساختاری مفهوم انتزاعی عشق براساس مفاهیم و اصطلاحات حوزه مفهومی شکار، هم‌چون صید و صیاد و دام و تیر و رمیدن، درک می‌شود.

ناز و فرار معشوق و تعقیب و گریز او و عاشق در قالب مفهوم شکار و فرار صید از صیاد درک می‌شود. در بیش‌تر این اشعار عاشق صیاد است و معشوق صید و شکار. این استعاره در زبان روزمره مردم نیز بازتاب یافته است؛ در اصطلاحات و عباراتی چون «شکار کسی شدن» یا «کسی را شکار کردن» یا «به دام کسی افتادن» به معنی «کسی را شیفته خود کردن» و «عاشق کسی شدن».

در دوبیتی‌ها نیز استعاره «عشق شکار است» را می‌توانیم ببینیم؛ در عباراتی هم‌چون «صید کردن»، «کمین کردن»، «شکار کردن آهو (معشوق)»، و «تیر زدن به آهو (معشوق)» (همان: ۳۱، ۴۷، ۶۱؛ ناصح، ۱۳۷۳: ۳۷).

افزون بر این، چنان‌که اشاره شد، در این ترانه‌ها در بیش‌تر موارد عاشق یا در قالب انسان شکارچی یا در هیئت جانورانی شکارگر و درنده چون شیر، گرگ، یا پلنگ تصویر می‌شود (همان: ۳۱، ۶۱، ۸۳؛ همان: ۲۳) و معشوق غالباً در هیئت جانورانی چون کبوتر، کبک، آهو، و آهوبره تصویر می‌شود (ناصر، ۱۳۷۳: ۲۴، ۵۱، ۵۹، ۲۰۳؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۴۷، ۸۵، ۱۰۹).

هم‌چنین، گاهی عاشق به‌شکل پرندگان شکاری چون باز ظاهر می‌شود (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۶۱). این موارد ما را به سوی خرده‌استعاره‌های «عاشق جانوری درنده است»، «معشوق پرنده است»، و «معشوق حیوان کوچکی است» هدایت می‌کند. روشن است که نوع جانورانی که در این استعاره‌ها جای‌گزین عاشق یا معشوق می‌شوند در فرهنگ‌های گوناگون متفاوت است. از باب نمونه، در کشورهای انگلیسی‌زبان جانورانی چون خرگوش یا گربه استعاره از معشوق‌اند (Kövecses, 2005: 89)؛ در حالی که در ایران و در دوبیتی‌های عامیانه غالباً آهو و آهوبره به جای معشوق نشسته‌اند (ناصر، ۱۳۷۳: ۲۴، ۵۹؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۳۱، ۴۷، ۶۴، ۱۰۹). هم‌چنین، در این دوبیتی‌ها از معشوق با تعبیرهایی چون کبک یا کبوتر یاد می‌شود (همان: ۵۱، ۵۹؛ همان: ۷۰). اما در کشورهای یادشده زنان با الفاظی چون bird یا chick (به معنای پرنده و جوجه) وصف می‌شوند (همان).

در این دوبیتی‌ها معمولاً جانورانی مانند گرگ یا پلنگ در استعاره «عاشق حیوانی درنده است» به جای حیوان درنده می‌نشینند (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۳۱، ۸۳، ۱۶۶).

شایان ذکر است در موارد اندکی هم عکس این ماجرا دیده می‌شود و معشوق جانوری است شکارگر و عاشق صید (همان: ۲۳، ۸۳، ۱۶۶).



به‌طور کلی، استعارهٔ عشق به‌مثابهٔ شکار برخاسته از زندگی در دل طبیعت است. نزدیکی با طبیعت و سر و کار داشتن با جانوران مختلف و رواج شکار در گذشته موجب شکل‌گیری این استعاره در ذهن عامه شده است. گرگ و پلنگ، که به گلهٔ دام‌های روستاییان حمله می‌کردند، در ذهن روستایی دام‌دار نمادهای قدرت در تناظر با عاشقی قرار می‌گیرند که موفق می‌شود معشوقش را به‌دست آورد و معشوق زیبا و دوست‌داشتنی با دام‌های کوچک، مانند بره، متناظر شده است. منطقهٔ خراسان از دیرباز زیستگاه جانورانی چون آهو، کبک، میش، گرگ، پلنگ، و یوزپلنگ بوده است (افشار، ۱۳۷۸: ۶۳-۶۴) و به‌همین علت است که پنداشتن معشوق به‌مثابهٔ آهو، آهوبره، و کبک یا عاشق به‌مثابهٔ گرگ و پلنگ در این دوبیتی‌ها بسیار دیده می‌شود.

شایان ذکر است جانوران یادشده از دیدگاه نمادگرایی نماد زنانگی و زیبایی‌های زنانه‌اند (← شوالیه و گربان، ۱۳۷۸: ج ۱، ۳۱۲-۳۱۴؛ شوالیه و گربان، ۱۳۸۵: ج ۴، ۵۲۴-۵۲۷). این موضوع را می‌توان نشانی بر مؤنث بودن معشوق در این اشعار دانست؛ در حالی که در ادبیات رسمی و متون کلاسیک شواهد بسیاری وجود دارد که حاکی از هم‌جنس‌گرایی و عشق مذکر به مذکر است.<sup>۵</sup> هم‌چنین، اشاره به برخی میوه‌ها مانند انار، لیمو، نارنج، و سیب، که همگی استعاره از سینهٔ معشوق‌اند، در بسیاری از این دوبیتی‌ها به‌کار رفته و گواهی دیگر بر این امر است.

## ۷.۶ عشق بیماری (آسیب) است

تِه<sup>۶</sup> که او<sup>۷</sup> می‌بری از پای دیوال      نمی‌پرسی چهرهٔ احوال بیمار  
دوای درد بیمارم چه باشه      دوای درد بیمار دیدن یار

(ناصر، ۱۳۷۳: ۱۶۶)

عشق از دیرباز چه در متون ادبی چه در کتب طب سنتی بیماری شناخته‌شده‌ای است (ابن‌سینا، بی تا: ج ۲، ۷۱-۷۳).

عبارات «بیماری عشق»، «درد عشق»، «دل بیمار» یا «بیمار کسی شدن» در متون همگی گواه این امر است (حافظ، ۱۳۶۲: ۱۲۰، ۲۵۵؛ سعدی، ۱۳۷۵: ۴۸۳، ۷۵۰؛ خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۷).

از آن‌جا که عاشق دچار فشارهای روانی می‌شود و این فشارها بر جسم او نیز تأثیر می‌گذارد و حتی به بیماری جسمی او منجر می‌شود، بشر مفهوم عشق را در تناظر با حوزهٔ

مفهومی بیماری قرار می‌دهد تا به یاری آن این مفهوم انتزاعی را درک کند. در این استعاره ساختاری، که بر رنج‌ها و دشواری‌های عشق تأکید می‌کند، عشق به‌منزله بیماری، هجران و فراق متناظر با درد، رنجوری و اضطراب عاشق به‌منزله نشانه‌های بیماری، عاشق در تناظر با شخص بیمار، و معشوق یا وصال او در حکم دارو تصور می‌شود.

بازتاب این استعاره در دوبیتی‌ها بدین صورت است: «بیمار بودن» عاشق و «خون جگر خوردن» او، «زردرویی» وی یا تعبیری چون «کمان شدن قد» و «ناتوان شدن دل» عاشق (ناصرح، ۱۳۷۳: ۲۷، ۵۳، ۸۸، ۱۰۰؛ میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۷۲، ۱۰۹؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۱۷۸، ۱۷۹).

چنان‌که اشاره شد، استعاره عشق به‌مثابه بیماری استعاره‌ای رایج و آشناست. اما، در دوبیتی‌ها، عاشق تن‌درستی و فارغ از عشق بودن خود را با نسبت دادن رنگ رخسار خود به «گل نار» بیان می‌کند و گرفتار بیماری عشق شدن و زردرویی‌اش را با به رنگ «زعفرو» شدن (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۳۸). کاربرد این مفاهیم، به‌ویژه زعفران، در دوبیتی‌های این منطقه، که قطب کشت زعفران است، و انار، که از محصولات عمده خراسان است، نشان‌دهنده تأثیرپذیری ذهن عامه از ویژگی‌های اقلیمی در فرایند استعاره‌سازی و درک مفاهیم انتزاعی بر پایه مفاهیم آشناست.

## ۸.۶ عشق ثروت است

دِ پشت بوم صدای خش‌خش آمد      به دل گفتم طلای بی‌غش آمد  
نیت کردم، دو دستم ره دووندم      به دست مو دو نار ترشیز<sup>۸</sup> آمد

(شکورزاده، ۱۳۶۹: ۴۳)

عشق و معشوق برای عاشق از هر چیزی در دنیا ارزشمندتر است و همین موضوع سبب شکل‌گیری این استعاره شده است. بازتاب این استعاره را، در این ترانه‌ها، در خرده‌استعاره «معشوق چیزی گران‌بهاست» می‌بینیم.

در زبان گفتاری این استعاره در عباراتی هم‌چون «من ثروتمندم، چون تو را دارم» یا «تو را با هیچ چیز در دنیا عوض نمی‌کنم» بازتاب می‌یابد.

در دوبیتی‌های عامیانه معشوق با ملک دنیا مقایسه می‌شود؛ او گنج است و عاشق جوینده گنج. معشوق یا اعضای بدنش متناظر با اشیای ارزشمندی چون جواهر و زر و سکه قرار می‌گیرد. روی معشوق یا زلف او در برابر ملک ری و روم و بخارا و سمرقند

می‌نشیند و عاشق در برابر یک بوسه او همه اموالش را می‌بخشد (میهن دوست، ۱۳۸۰: ۶۳، ۶۶، ۱۸۰؛ ناصح، ۱۳۷۳: ۵۹، ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۷۸، ۹۳؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۴۶، ۲۷۳، ۲۳۴).

در این دوبیتی‌ها این باور عامیانه که بر سر هر گنجی مارهایی وجود دارند که از آن پاسبانی می‌کنند بازتاب یافته و شاعر چهره معشوق را گنج دانسته و زلف‌های او را مارهای پاسبان این گنج پنداشته است (ناصر، ۱۳۷۳: ۷۱).

### ۹.۶ عشق یک واحد (متشکل از دو بخش) است

نمی تو درد بی درمو دوا کرد      نمی تو رخنه در ملک خدا کرد

میون ما و تو گوشت<sup>۹</sup> و نازگه<sup>۱۰</sup>      نمی تو گوشته از نازگه جدا کرد

(همان: ۹۸)

این استعاره از دیگر استعاره‌های رایج در دوبیتی‌هاست که پیوستگی عاشق و معشوق و پیوند عمیق میان آن‌ها و اتحادشان را نشان می‌دهد. عشق و علاقه بسیار، حال چه عشق به جنس مخالف باشد چه عشق مادر و فرزندی یا علاقه دو دوست به یکدیگر، موجب شکل‌گیری رابطه عاطفی و احساسی عمیقی میان طرفین می‌شود؛ به گونه‌ای که هرگونه ناراحتی یکی از طرفین آزرده‌گی طرف مقابل را در پی دارد. بسیار شنیده و دیده‌ایم که افرادی بسیار به یکدیگر علاقه‌مند بوده‌اند و پس از مرگ یکی از آن‌ها، به فاصله اندکی، دیگری نیز درگذشته است یا بیماری یکی از طرفین ناخوشی طرف مقابل را در پی داشته است. هم‌چنین، افرادی که رابطه عاطفی عمیقی با هم دارند، حتی اگر از هم دور و در فاصله‌های مکانی بسیار دور از هم باشند، احساسات و احوال یکدیگر را با حسی غریب درمی‌یابند. این استعاره در زبان در جملاتی چون «آن‌ها یک روح‌اند در دو بدن»، «این زوج جدایی‌ناپذیرند»، و «من نیمه گم‌شده‌ام را یافته‌ام» نمود دارد.

در دوبیتی‌های عامیانه این استعاره در تعبیری چون «یکی بودن جان» عاشق و معشوق و «بیمار شدن عاشق از بیماری معشوق» دیده می‌شود (همان: ۴۰، ۴۲، ۵۰، ۹۶). هم‌چنین، در دوبیتی ذکرشده یک واحد یا کلیت یک‌پارچه بودن عاشق و معشوق به صورت پیوستگی گوشت انگشت و ناخن و جدایی‌ناپذیر بودن آن‌ها بیان شده است (همان: ۹۸). گفتنی است «ناخن از گوشت جدا نمی‌شود» ضرب‌المثلی رایج در خراسان و نواحی آن است (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۷۵۰).

### ۱۰.۶ عشق اسارت است

سر چشمه تِه آبم دادی، ای یار      مثال رشته تابم دادی، ای یار  
به یک عمری گرفتار تِه بودم      به یک لظه جوابم دادی<sup>۱۱</sup>، ای یار

(ناصر، ۱۳۷۳: ۱۸۶)

در این استعاره عشق برابر اسارت و گرفتاری و زندانی شدن قرار گرفته است. در این نگاهت تناظرها به دو صورت متفاوت دیده می‌شود؛ گاه معشوق عاشق را اسیر و گرفتار خود می‌کند و گاه، برعکس، این عاشق است که محبوب را در بند می‌کشد.

مصدق‌های این استعاره را می‌توان در زبان در تعبیری دید هم‌چون «در بند عشق بودن» یا «دلم اسیر عشق او شده است» یا «اسیر عشق شده بود» یا «در چنگال عشق اسیر بود». بازتاب این استعاره در دوبیتی‌ها در عباراتی چون «به زندان بودن»، «گرفتار بودن» یا «در زنجیر بودن» دیده می‌شود. گاه معشوق عاشق را اسیر خود کرده است (همان) و گاهی هم این عاشق است که معشوق را گرفتار کرده و او را رها نمی‌کند (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۰۴). در مواردی عاشق بسته «زنجیر عشق» است؛ بدین ترتیب، تناظرها چنین است: عاشق شخص اسیر، عشق، و اسیرکننده است و معشوق وسیله یا دامی برای گرفتار کردن عاشق (ناصر، ۱۳۷۳: ۲۲، ۹۰).

کاربرد استعاره‌هایی چون «شیر در زنجیر بودن» یا «در چنگال پلنگ بودن» در این دوبیتی‌ها، که در وصف حالت عاشق به‌کار رفته (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۲۳، ۸۳، ۱۶۶)، نشان‌دهنده تأثیرپذیری سرایندهگان این دوبیتی‌ها از طبیعت است و سروکار داشتن آن‌ها با دد و دام در دل دشت و دمن و صحرا. گفتنی است این استعاره‌ها زیرشاخه استعاره عشق، به‌منزله شکار، نیز شمرده می‌شوند.

### ۱۱.۶ عشق سرقت است

دو چشمان سیاه غارت گر من      دو ابرو خنجری بر جگر من  
بیا تا تو ر بینم، ای پریزاد      که آرام گشته دل غم‌پرور من

(همان: ۸۱)

از آن‌جا که عشق راحت و آرام فرد را می‌گیرد و موجب آشفتگی و اضطراب می‌شود، این حس فقدان آرامش با حوزه مفهومی سرقت در ذهن بشر در تناظر قرار گرفته و استعاره «عشق سرقت است» ساخته شده است.

در این نگاشت معشوق سارق است، عاشق شخصی که از او سرقت شده است، دل عاشق (که سبب آرام و قرار اوست) شیء مورد سرقت است، و عشق عمل سرقت. عبارت «دل کسی را دزدیدن» یا صفت «دل‌ربا» بارزترین مصداق این استعاره در زبان گفتاری است.

در دوبیتی‌ها معمولاً معشوق یا چشمان او غارت‌گری است که دل عاشق را می‌رباید و تاراج می‌کند (همان: ۸۱، ۱۵۲). در برخی موارد شاعر دختران زیبا و عشوه‌گر را با مورچگان پَر دار و دل خود را با دانه‌هایی که مورچه‌ها می‌برند در تناظر قرار داده است (همان: ۱۵۲). کاربرد استعاره معشوق به‌مثابه مورچه پَر دار از نمونه‌های کاربرد مفاهیم آشنا و دم‌دستی است که عامه در استعاره‌پردازی از آن بهره برده‌اند.

### ۱۲.۶ عشق شراب است

زَمی مست و زَمو مست، آسمو مست	شتر د <sup>۱۲</sup> زیر بار و ساریو مست
<u>همه مست آن که خوردن آب انگور</u>	<u>خوَدُم مستم که دارُم یار مقبول</u>

(ناصر، ۱۳۷۳: ۳۷)

عشق عاشق را از خود بی‌خود می‌کند و موجب سر زدن رفتارهای غیر معمول از او می‌شود و شراب نیز مستی و بی‌خودی می‌آورد.

در دوبیتی‌های عامیانه عشق شرابی است که عاشق و معشوق را مست و از خود بی‌خود می‌کند. معمولاً چشم معشوق پیل‌ال‌ای است که این شراب در آن ریخته می‌شود (همان: ۳۷، ۳۸، ۹۳). این استعاره را می‌توان از استعاره‌های «نو» و نزدیک به استعاره‌های ادبی پنداشت. در زبان جملاتی چون «وقتی او را می‌بیند از خود بی‌خود می‌شود» یا «با دیدن او هوش از سرش پرید» وجود دارد، اما در نظر گرفتن عشق به‌منزله ماده‌ای که سبب بی‌خودی می‌شود در میان استعاره‌های «متعارف» زبان نیست و نوعی خلاقیت و آفرینش ادبی به‌شمار می‌رود.

### ۱۳.۶ عشق زیارت است

وری <sup>۱۳</sup> کوچه به دودو <sup>۱۴</sup> می‌روم مو	به پابوس گل نو می‌روم مو
<u>به پابوس گل نو خرمن گل</u>	<u>زیارتگاه هر شو می‌روم مو</u>

(میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۵۶)

«عشق» برای عاشق مقدس است. او معشوقش را هم‌چون شخصی مقدس می‌بیند و دیدارش را با او هم‌چون زیارت می‌انگارد. در این نگاهت، عشق متناظر با عمل زیارت، عاشق شخص زائر، معشوق شخص مقدس، و محضر معشوق در تناظر با زیارتگاه تصور می‌شود. این استعاره را می‌توان از جمله استعاره‌های «نو» در این دوبیتی‌ها به‌شمار آورد.

در برخی دوبیتی‌ها عاشق بیان می‌کند که هر شب به «پابوس» معشوق می‌شتابد و به «زیارتگاه» همیشگی‌اش می‌رود که محل زندگی معشوق است؛ بدین ترتیب عشق خود به معشوق و دیدار او و مهرورزی با او را به‌مثابه «زیارت» تلقی می‌کند (همان: ۵۶؛ شکورزاده، ۱۳۶۹: ۲۲۱).

مردمان خراسان به مؤمن و معتقد بودن شهره‌اند. هم‌چنین، در این ناحیه به‌ویژه به‌دلیل واقع شدن مرقد امام رضا (ع) و رفت و آمد زائران همواره باورهای دینی و مذهبی سیطره داشته است. این باورهای مذهبی در استعاره عشق به‌مثابه زیارت نمود یافته است. اعتقادات دینی و مذهبی و نزدیکی به حرم امام رضا، که همواره زائران بسیاری را از نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب کرده، ذهن سراینده این دوبیتی را به سوی حوزه مفهومی زیارت و متناظر ساختن آن با حوزه مفهومی عشق سوق داده است.

## ۷. کلان‌استعاره‌ها و سلسله‌مراتب استعاری

نگاشت‌های استعاری به‌صورت منفک و مستقل از یک‌دیگر رخ نمی‌دهند، بلکه به صورتی نظام‌مند با نگاهت‌ها و ساختارهای استعاری عام‌تر و کلان‌تری مرتبط‌اند. درحقیقت، این نگاهت‌ها به‌صورتی سازمان‌یافته ذیل نگاهت‌های عمومی‌تری قرار می‌گیرند و در این سلسله‌مراتب نگاهت‌های پایینی ساختار نگاهت‌های بالایی را در خود حفظ می‌کنند. لیکاف استعاره‌های بسیار عامی را که غالباً مفاهیم عام انتزاعی مانند زمان، حالت، دگرگونی، و علیت از طریق آن‌ها مفهوم‌سازی می‌شود «استعاره ساختار رویداد» (event structure metaphor) می‌نامد. این گونه استعاره‌های غنی مجموعه بسیار وسیعی از استعاره‌ها را در سطح جهانی ذیل خود پوشش می‌دهند؛ بدین ترتیب، استعاره‌های یک متن یا زنجیره استعاری را انسجام می‌بخشند (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۶۶-۱۶۸).

در اشعار عامیانه با تنوع فکر و جهان‌بینی و سلیقه روبه‌رویم. سراینندگان اشعار عامیانه ناشناخته و گم‌نام‌اند و مشخص نیست که این اشعار را چه کسی یا چه کسانی سروده‌اند. اگرچه فقدان آگاهی درباره شخصیت و زندگی سراینندگان این اشعار کار تحلیل و مشخص

کردن نظام اندیشه‌ای حاکم بر آن‌ها را دشوار می‌کند، با دقت در استعاره‌های مشخص شده در دوبیتی‌های عامیانه می‌توان دو نگاه کلی و کاملاً متفاوت حاکم بر این استعاره‌ها و ذهنیت عامه و به‌طور کلی بشر نسبت به مفاهیم عشق و معشوق را مشخص کرد. استعاره‌های تعیین شده در باب مفاهیم عشق و معشوق در دوبیتی‌های عامیانه خراسانی، به‌جز استعاره «عشق یک کل (تشکیل شده از دو بخش) است»، به دو دسته مجزا تقسیم می‌شوند: یکی آن دسته که بر جنبه‌های لذت‌آفرینی، هستی‌بخشی، و مثبت بودن عشق و معشوق، مانند استعاره‌های عشق به‌مثابه باغ، نور، شراب، میل به خوردن، زیارت، و ثروت دلالت دارد و دیگری آن گروه که بر جنبه‌های منفی و درد و رنج‌های عشق یا چهره بی‌رحم آن تأکید می‌کند، هم‌چون استعاره‌های عشق به‌مثابه جنگ، اسارت، سرقت، شکار، آتش، و بیماری. بر همین اساس، می‌توان این استعاره‌ها را ذیل دو کلان‌استعاره «عشق خیر است» و «عشق شر است» قرار داد و دسته‌بندی کرد. بدین ترتیب، در باب معشوق نیز ما با دو دیدگاه کاملاً متفاوت روبه‌رویم: یکی آن دیدگاهی که معشوق را دوست‌داشتنی، محبوب، و مثبت می‌داند و دیگری آن دیدگاهی که او را بی‌رحم، قسی، خطرناک، و منفی می‌پندارد.

## ۸. نتیجه‌گیری

در این مطالعه زنجیره استعاره‌های عشق در دوبیتی‌های عامیانه تعیین و تبیین شد و سپس دو کلان‌استعاره حاکم بر آن‌ها مشخص گردید. با وجود این‌که به‌دلیل نامشخص بودن هویت و شخصیت و دیدگاه‌های سراینده‌گان این اشعار نمی‌توان ایدئولوژی مشخصی را به‌منزله فکر و جهان‌بینی حاکم بر این دوبیتی‌ها تعیین کرد، حاکمیت فرهنگ بومی و شرایط اقلیمی بر سراینده‌گان آن‌ها دیده می‌شود. بررسی زنجیره استعاره‌های عشق و مصادیق آن‌ها در دوبیتی‌های خراسانی تأثیر فضای کویر، فرهنگ کشاورزی و دام‌داری، عناصر طبیعت منطقه خراسان، و نیز جلوه‌های فرهنگ بومی و باورهای عامیانه و مذهبی این منطقه را به‌روشنی آشکار می‌کند. گذشته از این‌ها، بر پایه نتیجه این پژوهش، در میان استعاره‌های مشخص شده، تعداد حوزه‌های مفهومی مبدئی که بر جنبه‌های مطلوب و خوشایند عشق دلالت دارند (باغ، نور، شراب، میل به خوردن، زیارت، و ثروت) با تعداد حوزه‌های مفهومی که بیان‌گر حالت‌های ناخوشایند عشق یا درد و رنج و سختی‌های آن هستند (جنگ، اسارت، آتش، بیماری، شکار، و سرقت) برابر است، اما تعداد مصادیق استعاره‌هایی که عشق را از نگاهی مثبت و خوشایند می‌نگرند بسیار بیش‌تر از دیگر استعاره‌هاست؛

به گونه‌ای که مثلاً استعاره‌های عشق به مثابه باغ و نور در جدول استعاره‌ها در رده‌های نخست و دوم قرار گرفته‌اند. تعداد فراوان این استعاره‌ها را می‌توان نشانه غلبه نگاه مثبت به عشق و معشوق در این اشعار دانست که بازتاب گونه‌ای خوش‌بینی و تمرکز بر لذت‌ها و زیبایی‌های عشق و مهرورزی در تفکر سرایندگان این اشعار است.

هم‌چنین، توجه به استعاره‌های رایج در دوبیتی‌های محلی خراسانی روشن می‌کند که بیش‌تر این استعاره‌ها از نوع استعاره‌های «متعارف» و رایج در میان عامه‌اند و کم‌تر استعاره ادبی و خلاقانه‌ای در آن‌ها دیده می‌شود. در این دوبیتی‌ها معمولاً شاعر با همان اصطلاحات و تعبیر رایج در زبان گفتار به مفهوم‌سازی در باب «عشق» و «معشوق» می‌پردازد و نمونه‌هایی مانند استعاره «عشق شراب است»، که استعاره‌ای ادبی و نسبتاً بدیع شمرده می‌شود، بسیار اندک است. افزون بر این‌ها، در این بررسی دو استعاره «عشق خیر است» و «عشق شر است» به مثابه کلان‌استعاره‌هایی تعیین شدند که استعاره‌های رایج عشق و معشوق در دوبیتی‌های عامیانه خراسان ذیل آن‌ها نظم می‌یابند و دسته‌بندی می‌شوند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. ← پناهی و سمنانی، ۱۳۷۶: ۱۳۹-۳۹۸؛ هدایت، ۱۳۸۳: ۲۰۹-۲۱۸.
۲. تماشا.
۳. مرا.
۴. نام گیاهی کویری.
۵. برای مطالعه بیش‌تر در این زمینه ← شمیسا، ۱۳۸۱.
۶. تو.
۷. آب.
۸. نام قدیم کاشمر.
۹. گوشت است.
۱۰. ناخن.
۱۱. در یک دم به من جواب رد دادی.
۱۲. در.
۱۳. در این.
۱۴. دوان دوان.



## کتابنامه

- آیاد، مریم (۱۳۹۳). «استعاره مفهومی عشق در غزلیات سنایی، عطار، و مولانا»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی.
- آیاد، مریم، مهدی زرقانی، و محمدجواد مهدوی (۱۳۹۲). «تحلیل استعاره‌های شناختی عشق در غزلیات سنایی»، *جستارهای ادبی*، ش ۱۸۳.
- ابن‌سینا، ابوعلی شیخ‌الرئیس (بی‌تا). *القانون فی الطب*، بیروت: دار صادر.
- افشار (سیستانی)، ایرج (۱۳۷۸). *شناخت استان خراسان*، تهران: هیرمند.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۴۱). *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- بلندی قلعه‌جوقی، جواد (۱۳۹۰). «توصیف و تحلیل صورت و درون‌مایه‌های دوبیتی‌های تربت حیدریه و بیرجند»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی.
- پناهی، احمد و محمد سمنانی (۱۳۸۳). *ترانه و ترانه‌سرایی در ایران*، تهران: سروش.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). *دیوان*، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۸۲). *دیوان*، تهران: زوار.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی*، تهران: معین.
- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس (۱۳۳۵). *المعجم فی معاییر الأشعار العجم*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سازمان جهاد کشاورزی استان‌های خراسان شمالی، رضوی، و جنوبی (۱۳۹۳). <http://nkj.ir> و <http://koaj.ir/modules/showframework.aspx> و <http://pr.kj-agrijahad.ir> (دسترسی ۲۵ مرداد ۱۳۹۳).
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۷۵). *کلیات*، تصحیح محمد فروغی، تهران: میلاد.
- شکورزاده، ابراهیم (۱۳۶۹). *ترانه‌های روستایی خراسان*، مشهد: نشر نیما.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). *شاهدبازی در ادب فارسی*، تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان و آلن گبران (سال‌های مختلف). *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضاییلی، دوره ۵ جلدی، تهران: جیحون.
- فضاییلی، سودابه (۱۳۸۴). *فرهنگ غرایب*، نشر افکار؛ پژوهشکده مردم‌شناسی.
- قادری، سلیمان (۱۳۹۲). «استعاره، بدن، و فرهنگ: مفهوم‌پردازی دل و جگر و چشم در بوستان سعدی»، *نقد ادبی*، س ۶، ش ۲۳.
- قربانی جویباری، کلثوم (۱۳۹۱). «بررسی طنز در دوبیتی‌های روستایی خراسان»، *مجله مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان*، ش ۴.
- لیکاف، جرج (۱۳۹۰). «نظریه معاصر استعاره»، ترجمه فرزانه سجودی، در: *مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی*، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر.
- میهن‌دوست، محسن (۱۳۸۰). *کله فریاد*، تهران: نشر گل‌آذین.

۲۶ بررسی استعاره‌های «عشق» و «معشوق» در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان ...

- ناصر، محمد مهدی (۱۳۷۳). شعر دلبر، مشهد: محقق.
- هاشمی، زهره (۱۳۹۲ الف). «نگرش احمد غزالی به عشق بر بنیاد نظریه استعاره شناختی»، *دب پژوهی*، ش ۲۶.
- هاشمی، زهره (۱۳۹۲ ب). «بررسی نظام‌های استعاری عشق در پنج متن عرفانی»، رساله دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی.
- هدایت، صادق (۱۳۸۳). *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، تهران: نشر چشمه.
- هینلز، جان (۱۳۸۵). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه زاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه.

- Kövecses, Zoltan (2005). *Metaphor in culture, Universality and variation*, Cambridge University Press.
- Kövecses, Zoltan (2008). "Metaphor and Emotion", *Cambridge Handbook of metaphor and thought*, edited by Reymond W.Gibbs, JR, Cambridge University Press.
- Lakoff, George (1998). "The Contemporary Theory of Metaphor", in Ortony, Andrew, *Metaphor and Thought*, Cambridge University Press.
- Lakoff, George and Mark Jonson (2003). *Metaphors we live by*, London: The University of Chicago Press.
- Lakoff, George and Mark Turner (1989). *More than cool reason: A field guide to poetic metaphor*, Chicago University Press.